

ص ۶۱، س ۹: قلعه واهکه: در زبان سندی آنرا «وگه کوت»، یا «وجه کوت»، میگویند و موقع آن پنج میل در مشرق رویه نهر پران و بالای ایله بند بود. و وقتیکه رن پکه بحری بود قابل کشتی رانی «وگه کوت»، یکی از بنادر معتدبه بوده (راجع: آثار قدیم سند، تالیف کرنس، ص ۱۲۲).

ص ۶۱، س ۹: محمد تور (محمد طور): بعد از تهری پایتخت سومرگان بوده. خرابه هایش در گرد نواحی شاه کپور در تعلقه میرپور بتوره و برکنار گونگره واه واقعست. شهری بوده است خیلی آباد و سرسبز، و سید محمد طاهر نسیانی مؤلف تاریخ طاهری (۱۰۳۰ هـ) گوید «نه این حقیر که اکثر مردم [ویرانه های آن شهر را] بچشم عبرت معاینه نموده اند و می دانند—بل اولاد اکثر متوطنان آن دیار بعد از خرابی آنجا در پرگنه ساکوره که در عهد جامان سمه آباد گشته ساکن گردیده دیه بسته اند که آنرا نیز همان محمد طور می نامند» (ص ۲۹). برای ویرانی محمد طور دو سبب بیان میکنند: یکی آنکه رود سند یعنی مهران مجرای کهنه خود را گذاشته بطرف سپهوان جاری شد و لهذا این شهر که آبادانی او بر آب مهران متوقف بود از بی آبی ویران گشت (تاریخ طاهری، ص ۳۰، ۵۰)؛ و دیگر آنکه لشکر سلطان علاؤ الدین خلجی (۶۹۵-۷۵۱) تحت قیادت سالار خان آنرا تباہ و ویران ساخت (تحفة الکرام، چاپ بمبئی، جلد ۳، ص ۴۸). بعقیده بنده وجه اول ارجح است، زیرا که حکایت نجیسیر بدربار علاء الدین رفتن و ازو لشکری گرفته به دودا جنگ کردن یا فرستادن علاؤ الدین لشکری را برای سیاست عمر سومره، شبه بفسانه‌ای هست.

ص ۶۲، س ۵: جام از بن بابنیه: در املائی «بابنیه» اختلاف است. تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱) بابنیه، و تاریخ فیروز شاهی تالیف سراج عقیف «بابنیه» و تحفة الکرام «پانیه» می نویسد. اما در نظر بنده املائی این اسم

« بانبه » یا « بنبه » (سندی بنبه) است، زیرا که این اسم باین تلفظ در میان جامان سند تا الآن مشهور و معروف است.

ص ۶۲، س ۷: ملك رتن: واقعه کشته شدن ملك رتن بردست جام در الفاظ ابن بطوطه که چند روز بعد ازین واقعه (در سنه ۷۳۴ هـ) بسیوستان رسیده همین طور است (رحله، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۸): کان یسکن بهذه المدينة [یعنی سیوستان] الامیر و نار السامری<sup>(۱)</sup> والامیر قیصر الرومی و هما فی خدمة السلطان<sup>(۲)</sup> و معها نحو الف و ثمانمائة فارس. و کان یسکن بها کافر من الهنود اسمه رتن (بفتح الراء و بفتح التاء المملوءة و النون) و هو من الخدّاق بالحساب و الكتابة. فوفد علی ملک الهند [یعنی سلطان محمد شاه تغلق] مع بعض الامراء. فاستحسنه السلطان و سماه عظیم السند و ولاء بتلك البلاد و اقطعه بسویستان و اعمالها و اعطاه المراتب و هی الاطبال و العلامات كما یعطی كبار الامراء. فلما وصل الی تلك البلاد، عظم علی و نار و قیصر و غیرهم تقدیم الکافر. فأجمعوا علی قتله. فلما کان بعد ایام من قدومه اشاروا علیه بالخروج الی أحواز المدينة لیتطلع علی أمورها. فخرج معهم. فلما جنّ اللیل أقاموا

(۱) ابن بطوطه اینجا اشتباه کرده است. و نار یا آنرا از الوس سمه بود ولیکن در آنوقت او را سردار سامره (سومره) مقرر کرده بودند. و در تاریخ سورته تالیف رنجوژی امرجی مترجمه برجیس آمده که در نصف اول قرن چهاردهم مسیحی (نصف اول قرن هشتم هجری) جام آناز بر شهر برآه تاخت آورد و رانه برآه را در گهمل محاصره نمود. چون بعد از مقاتله درازی از تسخیر آن مایوس شد بجانب کچه مراجعت کرد. پسرش بامنی (یا منائی بر وفق تاریخ کچه) از انجمام خفت آور غزوه پدر خجل شده خود را بر سر لشکر انداخته دیگر بار بگهمل رفت و آنرا بعد از محاصره دوازده ماه فتح کرده و ران ساخت (ص ۶۱). و بر صفحه ۲۴۰ همان مؤلف گوید که بعد از انقراض سومره آنیراه سمه در سنه ۱۲۸۳-۸۴ (۶۸۲ هـ) حاکم سند شد (یعنی حصه پائین سند را بطرف کچه بتصرف خود در آورد). بعد از آن الوس جارجه راجپوت که از نژاد جادو هستند داخل کچه شدند و پایتختش بهج را ضوة گرفتند و در تمام نواحی آن قلعه‌ها بستند.... جام لاکهن بر تمام کچه استیلا یافت.

ازین ثابت می شود که انز یا آناز صورت فاسد «انیراه» است و همین انز را اعیان دولت سومره و سمه متفق شده امیر خود ساختند.

(۲) و ازینجا استنباط می شود که سومرگان و سمگان در آن زمان تحت سلطه پادشاهان دهلی بودند. و لفظ سلطان اینجا اشاره دارد به سلطان محمد شاه تغلق.

ضجته بالمحطة وزعموا أن السبع ضرب عليها و قصدوا مضرب الكافر فقتلوه و عادوا الى المدينة فأخذوا ما كان بها من مال السلطان و ذلك اثنا عشر لکاً ... و قدموا على أنفسهم و نار المذكور و سموه ملك فيروز ، و قسم الأموال على العسكر . ثم خاف على نفسه لبعده عن قبيلته فخرج فيمن معه من أقاربه و قصد قبيلته و قدم الباقون من العسكر على أنفسهم قيصر الرومی . و اتصل خبرهم بعهد الملك سرتيز مملوك السلطان وهو يومئذ امير امراء السند و سكناه بملتان . فجمع العساكر و تجهز في البر و في نهر السند ، و بين ملتان و سيوستان عشرة ايام . و خرج اليه قيصر . فوقع اللقاء و انهزم قيصر و من معه اشنع هزيمة و تحصنوا بالمدينة . فحصرهم و نصب المجانيق عليهم و اشتد عليهم الحصار . فطلبوا الامان بعد اربعين يوماً من نزوله عليهم . فأعطاهم الامان . فلما نزلوا اليه غدرهم و أخذ أموالهم و أمر بقتلهم . فكان كل يوم يضرب أعناق بعضهم و يوسط بينهم و يسلخ آخرين منهم و يملاً جلودهم تبناً و يعلقها على السور . فكان معظمه عليه تلك الجلود مصلوبة ترعب من ينظر اليها . و جمع رؤوسهم في وسط المدينة فكانت مثل التل هنالك . و نزلت بتلك المدينة اثر هذه الواقعة بمدرسة فيها كبيرة ، و كنت أنام على سطحها . فاذا استيقظت من الليل اری تلك الجلود المصلوبة . فشمئز النفس منها ولم تطب نفسي بالسكنى بالمدرسة فاتقلت عنها . »

ص ۶۲ ، س ۱۳ : ملك فيروز و عليشاه ترك : راجع ص ۷۴ ، س ۱ ، كآنجا باسم على شير موسوم شده . شاید على شير جاندار است (تاریخ مبارکشاهی، ص ۱۱۱) . ملك فيروز یا فيروز ملك برادر اودری سلطان نایب باربك بود (تاریخ مبارکشاهی، ص ۹۸) . خیلی جای تأسف است که هیچ تاریخ نامهای این افسران و تعیین آنها بملك سند نمی دهد . و اما در باب عماد الملك سرتيز تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۰۷) گوید که سلطان محمد شاه تغلق در سنه

اربع و اربعین و سبعمایه یعنی ده سال بعد از واقعه سیوستان اقطاع ملتان بدو تفویض نمود، و لیکن محتمل است که همان عماد الملک در سنه ۷۳۴ هـ نیز حاکم ملتان بوده باشد، و باید روایت ابن بطوطه را درین امر باور کنیم (اگرچه در صفحه ۹۴ لقب این سرتیز را سهواً «قطب الملک» نوشته) بالخصوص آنکه در صفحه ۹۸ تاریخ مبارکشاهی آمده که سلطان محمد شاه تغلق در سال جلوس خود (یعنی ۷۲۵) ملک سرتیز را خطاب عماد الملک داده.

ص ۶۳، س ۶ : بهرام پور : پیش از حکومت انگلیسی مشتمل بود بر حصه پاتین ضلع حیدرآباد که آنرا درینوقت تنده دویزن میگویند، و حصار بهرام پور غالباً در تعلقه گونی بوده.

ص ۶۳، س ۱۷ : چند سال : آئین اکبری (ص ۵۵۹) چار سال؛ طبقات اکبری (ج ۲، ص ۵۱۳) چهارده سال؛ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۵) چهارده سال؛ تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵) سیزده یا چهارده سال.

ص ۶۳، س ۱۸ : سلطان علاؤالدین : سلطان علاؤالدین خلجی در سنه ۷۱۵ هـ (= ۱۳۱۵ م) درگذشت، و جام جونه بعد از سنه ۷۳۴ هـ حاکم شد. پس چطور می توان گفت که سلطان علاؤالدین خلجی برادر خود الفخ خان را بنواحی ملتان تعیین نمود و او ملک تاج کافوری و تاتارخان را بدفع جام جونه به سند فرستاد؟ لهذا هرچه بعد ازین بیان شده خلاف واقع است. و اختلاف در تسلسل وقایع چه در تاریخ معصومی چه در تحفة الکرام بتین است، و لا جرم باید که هرچه در باب سمگان اول گفته اند بی اساس پنداریم. نیز صاحب طبقات اکبری و فرشته این واقعه را در احوال جام جونه ذکر نکرده اند.

ص ۶۴، س ۱ : جام تماچی : اسم این جام نه در آئین اکبری (ص ۵۵۹) و نه در طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۳) آمده.

ص ۶۴، س ۳: لشکر سلطان علاؤالدین الخ: این بیان نیز تماماً خلاف تسلسل تاریخی است و باید آنرا نظر انداز کنیم.

ص ۶۴، س ۹: و بعد از اندک فرصت: یعنی در ماه محرم سنه ۷۵۲ هـ.

ص ۶۴، س ۱۴: بعد از فوت او: یعنی بعد از بیست و چهارم محرم سنه ۷۵۲ هـ.

ص ۶۵، س ۱۳: ذکر جام بابنیه. صاحب طبقات اکبری اسم این جام را

جام بان هتیه (یعنی بابنیه) بن انرمی نویسد (ج ۳، ص ۵۱۳) و فرشته

(ج ۲، ص ۱۵) او را جام مانی بن جام جونا میخواند. و این هر دو مورخ

اسم جام تماچی بن جام انر و جام خیرالدین بن جام تماچی از بین برده اند.

ص ۶۵، س ۱۵: درین اثنا الخ: یعنی بعد از فتح نگرکوت در سنه ۷۶۲ هـ.

ص ۶۵، س ۱۶: جام بابنیه میدان محاربه آراسته الخ: اینجا میر معصوم

طعمه يك اغتشاش عظیم شده وقایع تاریخی جام خیرالدین و جام بابنیه را

مختلط نموده است. بر صفحه ۵۱ در احوال فیروز شاه گفته که «سلطان

بعد از فتح نگرکوت بجانب تهته عزیمت نمود و چون به تهته رسید جام خیرالدین

که والی تهته بود بقلعه آب متحصن شده مدتی لشکر را نگاه داشت الخ، و الآن

همه این احوال را تحت جام بابنیه بیان می کند. تاریخ فرشته نیز جمیع

این وقایع را در «ذکر حکومت جام مانی بن جام جونا» تقریر کرده. و فی

الحقیقه در میان مورخین اختلاطی عظیم واقع شده است. شمس سراج عقیف

مؤلف تاریخ فیروز شاهی (ص ۲۴۵-۲۴۶) و صاحب تاریخ مبارکشاهی

(ص ۱۳۱) این عقده را قدری حل مینمایند. هر دو مورخ اسم جام نمی برند

و لیکن میگویند: «جام و بابنیه»<sup>(۱)</sup> امان خواسته بحضرت سلطان فیروز

(۱) مصحح تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱) این هر دو نام را مجتمع کرده «جام بابنیه» نوشته و لیکن از قرائت مختلفه که در حاشیه آورده معلوم میشود که این دو نفر بوده، و مصحح نیز تردید خود کرده بکجا صیغه جمع استعمال نموده «چون مدتی خدمت کردند سلطان باز جام را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام روان گردانید».

شاه پیوستند و بمزاحم مخصوص شدند. دزین زمینه شهادت سراج عقیف  
معتبرتر است. میگوید که:

حضرت فیروز شاه خواسته تا از زمین تهته بسوی مرکز خود باز  
گردد. پسر جام تماچی برادر بانهبه را ولایت تهته داده .... با  
جام و بانهبه و خیلخانه ایشان تمام سوی دهلی بازگشت (ص ۲۴۷)  
.... جام بانهبه نیکنام با تمام خیلخانه خویش از تاثیر رعب سلطنت  
بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند. فرمان شد تا خیلخانه  
ایشان را متصل سرای ملک مقام دهند، تا ایشان بخاطر جمع دران  
جایگاه ساکن شوند. چون خیلخانه ایشان دران محل جای یافتند،  
دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند، و آن محل را سرای تهته نام  
داشتند. و حضرت فیروز شاه مبلغ دو لک تنگه برای جام و دو  
لک تنگه برای بانهبه نقد از خزانه موفوره در وجه انعام سالینه تعیین  
کرده. و جز این هر روز جامها و اسباب و نعمتهای فراوان چندان  
می یافتند که تهته را بکلی فراموش کردند (ص ۲۵۳) .... چون  
ازین چند سال گذشت و تماچی برادر بانهبه در تهته برگشت حضرت  
شهنشاه جام را برای دفع شر او در تهته فرستاد. جام در تهته  
رسید و تماچی را سمت شهر [یعنی دهلی] روان گردانید، و بانهبه  
هم در دهلی ماند و پیش سلطان فیروز شاه خدمت میکرد. چون  
سلطان تغلق شاه پیادشاهی نشست [یعنی در سنه ۷۹۰ هـ] بانهبه را  
چتر سپید داد و در تهته روان کرد. بانهبه در اثنای راه جان بحق  
سپرد، (ص ۲۵۴).

ازین فقره میتوان نتیجه گرفت که همین جام که سراج عقیف اسم او نبرده  
جام خیرالدین بوده است، و نیز مینماید که نجام خیرالدین و جام بانهبه (که

باید پسر کلان جام خیر الدین باشد) بام حکومت میکرده باشند، و دور حکومت ایشان یکی است. و در غیبت ایشان در دهلی پسر جام خیر الدین یعنی جام جونه (تاریخ معصومی؛ ص ۵۱، س ۲۰) و تماچی برادر بانبینه [بانبینه] بام حکومت میکردند.

ص ۶۶، س ۶ : جام تماچی : تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۶) اورا جام تماچی ابن جام مانی می نویسد. چونکه جام تماچی از روی تاریخ معصومی برادر جام بانبینه است، و بانبینه پسر جام خیر الدین است، میتوان اخذ کرد که مانی اسم اصلی جام خیر الدین بوده، و ازین لحاظ خیر الدین پسر جام جونه باشد و نه پسر جام تماچی چنانکه میر معصوم گفته است. و باید فرض کنیم که جام تماچی بن اثر وجودی نداشت، زیرا که اگر جام اثر را پسر تماچی نام بودی بلا فاصله جان نشین او می شد، والله أعلم بالصواب.

ص ۶۶، س ۹ : مدت سیزده سال : آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۴) سیزده سال و چند ماه.

ص ۶۶، س ۱۹ : جام نظام الدین : بر وفق آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۴) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۶) حکومت جام نظام الدین دو سال و چند ماه بوده.

ص ۶۸، س ۶ : حکومت علیشیر هفت سال بود : بر وفق آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۵۱) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۷) حکومت علیشیر شش سال و چند ماه بود.

ص ۶۸، س ۷ : ذکر جام کرن : بر وفق مورخین مذکور بالا حکومت این جام فقط يك و نیم روز بوده.

ص ۷۰، س ۷ : ذکر جام تغلق : فرشته (ج ۲، ص ۶۱۷) در احوال جام تغلق گوید که چون در پادشاهی دهلی رواج و رونق اول نمانده بود، ازان جماعت

خاطر جمع کرده با سلاطین گجرات طرح آشنائی و مصادقت سلوک داشت ؛  
 بلك بعد ازو هر که از قوم سمگان بر تخت نشسته با حکام گجرات طریق و داد  
 و اتحاد سپرده بوصلت و پیوند حفظ دولت خویش نمودند . و در تاریخ  
 مرآة سکندری آمده که جام جونه دو دختر خود را یکی نام بی بی مرغی  
 را به شاه عالم عارف مشهور احمدآباد و دیگری نام بی بی مغلی را به سلطان  
 محمد شاه (۸۴۵-۸۵۵هـ) داده بود . و از بی بی مغلی فتح خان پیدا شده  
 که بعدها با اسم محمود یکر بزرگترین سلاطین گجرات گذشته است . و از  
 قراریکه دور جام جونه بن بابینه تقریباً یک صد سال پیشتر بوده ، باید فرض  
 کنیم که اینها دختران جام تغلق بودند .

ص ۷۱ ، س ۹ : ذکر جام رایدنه : صاحب طبقات اکبری و فرشته ذکر این  
 جام نکرده اند . آئین اکبری نیز اسم او نبرده او را همنام سنجر می شمارد  
 «سنجر عرف رادهن» . صاحب مآثر رحیمی (ج ۲ ، س ۲۲۱) اسم عربی جام  
 رایدنه را «جام نظام الدین» می نویسد . اگر تاریخ خروج جام رایدنه سنه  
 ثمان و خمسین و ثمانمایه است و اگر تاریخ جلوس جام نظام الدین عرف جام ننده  
 (رجوع کنید بصفحه ۷۳) ست و ستین و ثمانمایه نیز درست است ، پس جمله  
 مدت در میان این دو حاکم تقریباً هشت سال می شود ، که مدت حکومت جام  
 سنجر است . لهذا باید که رایدنه و سنجر را یکی بشماریم ، یا تاریخ جلوس  
 جام نظام الدین را هشت سال پستر بنیم . ( نیز رجوع کنید بحاشیه بر ص ۷۶ ،  
 س ۱ ) .

ص ۷۵ ، س ۸ : شاه یگ : شاه یگ ارغون که او را در تواریخ شاه شجاع  
 یگ نیز گفته اند .

ص ۷۵ ، س ۱۱ : جلوگیر = جلوگیر : اسم جائیست در درة بولان نزدیک  
 بی بی تانی .



ص ۷۵، س ۱۱: برادر شاه بیگ: یعنی سلطان محمد.  
 ص ۷۵، س ۱۲: و تا زمان نجات جام نظام الدین دیگر به سند نیامدند: تقریر  
 میر معصوم موافق واقع نمی نماید. اما صاحب طبقات اکبری (ج ۳، ص  
 ۵۱۷) اینطور بیان نموده:

«در زمان او [یعنی جام نظام الدین] شاه بیگ از قندهار آمده، در سنه  
 تسع و تسعین و ثمانمائه<sup>(۱)</sup> قلعه سیوی را که در تصرف بهادر خان گاشته  
 او بود مفتوح ساخت و برادر خود سلطان محمد را آنجا گذاشته خود بقندهار  
 مراجعت نمود. جام نندا مبارکخان<sup>(۲)</sup> نام را بر سر سلطان محمد فرستاد؛  
 و سلطان محمد درین جنگ بقتل رسیده، باز سیوی در تصرف جام در آمد.  
 شاه بیگ از استماع این خبر مرزا عیسی ترخان را بجهت انتقام برادر فرستاد.  
 مرزا عیسی با لشکر جام جنگ کرده غالب آمد. و متعاقب آن شاه بیگ  
 رسید و قلعه بکر را از تصرف قاضی قادن گاشته جام نندا بصلح گرفت و فاضل  
 بیگ کوکلتاش را آنجا گذاشت. و قلعه بکر دران ایام باین استحکام که  
 الآن دارد نبود. و قلعه سهوان را نیز متصرف شده حواله باقی بیگ نموده  
 بقندهار مراجعت کرد. و بجام نندا بجهت استخلاص سیوی مکرر لشکر  
 فرستاد، اما کاری ساخت. (۳)

بیان صاحب طبقات اکبری که شاه بیگ ارغون شهر سیوی را از

(۱) مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۱): تسعین و ثمانمائه. هر دو مورخ اشتباه کرده اند. از متن تاریخ معصومی  
 (ص ۱۱۲، ص ۸-۱۲) معلوم می شود که این حادثه در سنه ۹۲۳ هـ وقوع یافت.

(۲) دریا خان که خطاب مبارکخان یافت بود (تحفة الکرام، ج ۳، ص ۵۵).

(۳) فرشته (ج ۲، ص ۶۱۹) اینجا مزید اطلاع دارد: چه که سپاه سند که چشم ایشان از لشکر خونخوار که  
 همراه میرزا عیسی آمده بودند ترسیده بودند هیچ وجه مقابله و مقاتله ایشان اختیار نمی کردند. چنانکه  
 وقتی تنگ اسپ یکی از ترکمان مست شده زین اسپ بگردید و ترکان فرود آمده بکشیدن تنگ مفعول  
 گشت. درین اثنا فرجی از سپاه بیگ آنها رسیده چهل سوار پروتاختند. ترکان بقصد فرار چون  
 پای در رکاب نهاد، چهل سوار سندی زو بگریز نهادند. جام تنده که شصت و دو سال پادشاهی  
 کرده بود از غصه مشاهده این حال مریض گشته درگذشت.

دست گهاشته جام تنها استخلاص کرد درست می باشد، اما اینکه شاه یک قلعه بکر و قلعه سهوان را نیز از قبضه جام ربوده خلاف واقع می نماید. اینکه جام تنده بار بار برای استخلاص سیوی کوشش کرد گواهی کافیست که این دو قلعه در تصرف او بود، زیرا که سیوی خیلی بالاتر و بیرون از حدود حالیه سند است. اگر این دو قلعه در دست دشمن میبود چگونه میتوانست که او را در دنبال خود گذاشته بجانب سیوی لشکر فرستد؟

ص ۷۶، س ۱: لوای عزیمت الخ: بر وفق تاریخ طاهری (ص ۷۰) و بیگلار نامه (ورق ۸ الف) و تحفة الکرام (چاپ بمبئی، ج ۳، ص ۵۳) جام صلاح الدین در سنه ۹۱۴ رحلت فرمود. برین حساب مدت حکومت او ۴۸ سال میشود چنانکه میر معصوم نیز (ص ۷۴، س ۱۴) اظهار کرده. طبقات اکبری و مآثر رحیمی و فرشته مدت حکومت او شصت و دو سال نوشته اند، اما صاحب تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۳) گوید «اصح آنکه از پنجاه کم و از چهل افزون است». و از تاریخ معصومی (ص ۱۱۲، س ۲، ۱۴) معلوم میشود که جام نظام الدین در اواخر سنه ۹۲۳ هـ وفات کرده لهذا اگر ۴۸ سال از ۹۲۳ هـ وضع کنیم، سال جلوس او تقریباً ۸۷۵ هـ می شود. بنابراین باید که تعیین سالهای حکومت جام رایدنه و جام سنجر و جام نظام الدین اینطور بکنیم:

جام رایدنه	۸۴۸ هـ - ۸۶۶ هـ	(هشت و نیم سال)
جام سنجر	۸۶۶ هـ - ۸۷۴ هـ	(هشت سال)
جام تنها	۸۷۴ هـ - ۹۲۳ هـ	(تقریباً چهل و نه سال)

ص ۷۶، س ۱۰: رو بساطان مظفر گجراتی آورد: در سنه ۹۲۴ هـ چنانکه عبدالله محمد بن عمر المکی در تألیف خود «ظفر الواله بمظفر و آله»، تصریح نموده: «و بعد زفاف المنصومه المرخومه بی بی رانی بنت عم جام فیروز الی

السلطان مظفر فی سنه اربع و عشرين و تسعماية وصل جام صلاح الدین ذوقرابة لجام فیروز الی چانپانیر واجتمع بمظفر واختص منه بغایة الجلالة والجمالة والعطايا السنية ، وهكذا بی بی رانی اعطته كثيرا من المال و سألت له المظلة فأعطاه مظفر ورجع الی السند فی عامه ، (ص ۱۳۷) .

ص ۷۶ ، س ۱۸ : کاهان : کاهان (کاهان باکاف سندی مع دو نقطه تحتانی) قریه ایست بیست و یک میل شمال و مغرب رویه سیهوان .

ص ۷۶ ، س ۲۲ : خروج شاه اسمعیل : شاه اسمعیل صفوی (۹۰۵-۹۳۰ هـ) که در رواج مذهب شیعه دقیقه ای فرو گذاشت نکرد و اهل تسنن را مجبور نمود که این مذهب را اختیار کنند ، و هر که از اعتناق تشیع ابا و رزید او را زیر تیغ خونخوار کشید . در شهر تبریز و هرات بقتل ستیان حکم داد و چون در سنه ۹۱۶ هـ فریدالدین احمد تفتازانی که برای سی سال بر منصب شیخ الاسلامی هرات بود از قبول دین شیعی سر باز زد شاه اسمعیل او را با جمعی از علماء اهل سنت بقتل رسانید . لهذا بسیاری از علماء سنی برای حفاظت مذهب و صیانت عرض از هرات فرار کرده بممالک دیگر رفتند .

ص ۷۷ ، س ۱۵ : جام صلاح الدین به بلدة تهته بر سریر سلطنت نشست : این حادثه در سنه ۹۲۴ هـ بوقوع پیوست ، چنانکه عبدالله محمد بن عمر المکی در تاریخ خود تصریح نموده (رجوع کنید به «ظفر الواله بمظفر و آله» ص ۱۳۷) .  
ص ۷۷ ، س ۱۷ : والده اش الخ : بر وفق تاریخ طاهری (ص ۷۲) اسم والده اش «مدینه ماچپانی» بود .

ص ۷۹ ، س ۳-۶ : و چون از احوال مردم سومره الخ : نسخه ح چنانکه در مقدمه گفته شد يك فصل مختصر نسبت به سومرگان دارد و ما آنرا بعینه اینجا نقل میکنیم :

«منقولست که دوده سومره حاکم سند مستقل بود . بشرارت اخوان

رنجیده نزد سلطان ناصر الدین محمود<sup>(۱)</sup> بدھلی میرفت تا از انجا کومک حاصل کرده خود را حاکم سازد. در اثنای راه نزدیک ملتان بخدمت قطب العارفین شیخ پته رحمة الله علیه در خورد. و آنجناب او را بحکومت سند وعده فرمود. شیخ مشار الیه از دوده سومره پرگنه زمین برای مزار متبرک خود زر خرید نموده. هر چند دوده زر را قبول نمیکرد حضرت شیخ بآن راضی نگردیدند. آخر دوده برای رضای حضرت زر گرفته پرگنه زمین را حواله خادمان نمود<sup>(۲)</sup>.... چون دوده سومره مذکور بخدمت سلطان ناصر الدین محمود بدھلی رفت و حقیقت احوال سراپا ملال خویش بموقف عرض باریافتگان پایه سریر رسانید، سلطان او را بانعامات خسروانه و تفقدات بادشاهانه سرافراز و ممتاز ساخته از نزدیکان و مقریان بساط فیض مناط خود گردانید. روزی دوده شمه از جور و جفا با یکی از خواص بارگاه سلطان مذکور میکرد، و بوسیله او واقعات جور و جفا و بیوفائی برادران او بسمع شریف سلطان رسیده. رقت عظیم بر خاطر اشرف سلطان راه یافته علی الصبح باحضرار لشکر و احصای عساکر فرمان داد، و در اندک مدت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و سیصد زنجیر پیل مست در رکاب عالی سلطان جمع آمدند و همراه دوده روانه سند گردیدند. و درین روایت اختلاف است. بعضی گویند که سلطان خود بنفس نفیس دوده را همراه روانه بجانب سند گردید و جمعی گویند که غلامی از غلامان خاصه خود سارنگ خان نام همراه دوده سند گردانید. آورده اند که چون لشکر قیامت اثر شاهی بر برادران دوده رسید جمعی کثیر از سپاه سند و از اطراف و جوانب جمع نموده و عیال و اطفال

(۱) شاید ناصر الدین محمود شاه (۷۹۵-۷۹۷، ۸۰۲-۸۱۵). از انجائیکه حکومت سومراگان در حوال سنه ۷۳۴ منقضی گشت، تمام واقعات که درینجا ذکر شده شبیه افسانه است و طرف حقیقت را ندارد، و اقاهم بالصواب.

(۲) بعد ازین احوال شیخ پته و کرامات او مذکور است.

خود را بر سرکنار دریا گذاشته متوجه شدند. و آخر هر دو لشکر همچو دریای اخضر در ت موج آمدند و خلقی کثیر مقتول و مجروح شدند. روز دیگر دوده پیغام فرستاده که اگر شما از کرده خود نادم و پشیمان باشید پس شمشیر در گردن انداخته پیش ما آئید<sup>(۱)</sup> تا عفو جسارت شما<sup>(۲)</sup> نموده آید. آنها این سخن بسمع رضا نشنوده همچنان در مقام جنگ و جدال بودند، تا آنکه اکثر آنها بقتل رسیدند، و قلیلی که ماندند عیال و اطفال خود را گرفته پیش ابره نام رفتند.

ناقلان اخبار و راویان آثار چنین نقل و روایت کنند که ابره بعد از آنکه عیال و اطفال مردم سومره پیش او رفتند، (او) جمعی از برادران خود را جمع نموده، باحضر لشکرهای خویش فرمان داد. درین وقت دوده سومره به ابره پیغام فرستاده که تو مردی ضعیف تر هستی، ازین کارها ترا چه کار؟ آنچه بقیة السیف و عیال و اطفال گریخته‌ها و کشته‌ها پیش تو آمده هستند بلا مضائقه بطرف اینجانب بفرستید؛ بشما هیچ گفتگو و قیل و مقال نمی‌باشسد. ابره در جواب پیغام چنین فرستاد که خدا نخواسته باشد که عورانی که بما التجا آورده باشند پیش تو فرستم؛ امید از عنایت یزدانی و یمن دولت حضرت سلطانی چنان است که این چند ضعیفه بما نیز مضائقه نمیکنند و از بنده آنچه امری و کاری صادر نگردد که موجب شرمندگی و خجالت و باعث افکندگی و انفعال باشد. بعد از آن دوده لشکر خود را آراسته بجانب ابره متوجه گردید. و ابره با پنجاه سوار قراول شده گرد لشکر خود میگشت که ناگاه دوده با لشکر گران و خلقی انبوه از دور ظاهر شد. ابره با همان پنجاه سوار مانند فیل دمان و شیر ژیان صف آراسته بمیدان قتال و معرکه جدال درآمد، و از جانبین خروشیدن بهادران و آواز تفر باآسمان

(۱) و در اصل «آئید»

(۲) و در اصل «ایشان».

رسانیدند. و ابره ثبات قدمی ورزیده بسیاریرا بقتل رسانید. و لشکر ظفر اثر سلطان بسان دریا موج در موج و فوج بالای فوج از عقب یکدیگر میرسیدند. و ابره که دست از جان شسته بود اکثری را بقتل رسانیده و خود نیز مجروح گردیده نهایت مبارزت بجا آورد. آخر الامر از هر چهار طرف لشکر هجوم آورده زخما زده او را از اسپ پیاده کرده بقتل رسانیدند. بقیه السیف که از مردم سومره مانده بودند بیاس کلی شمشیرها کشیده عیال و اطفال خودها را بقتل رسانیدند و خود در میدان قتال و جدال رسیده آتش محاربه و مقاتله بر افروختند. چون امید زندگانی نداشتند در دست و پا زدن هیچگونه قصور نکردند، تا که همه کشته شدند.

گویند که هفت عورت صالحه از مردم سومره که بعفت و پرهیزکاری گذرانیده که هیچوقت نظر شان به نا محرمی نرسیده بخوف بی ستری با تضرع تمام از دل پیش پروردگار که چاره ساز درماندگان و مستغیثان می باشد دست دعا و چشم التجا بدرگاه ایزد متعال برداشتند. فی الحال دعای آنها مستجاب شده زمین ترقید و آن هر هفت معصومه در زمین رفتند. و الحال همانجا در موضع ساموی بر کنار دریا بجهت آن هفت خواهر مقابر ساخته اند که زیارتگاه مردم تپته است.

آورده اند که بعد از کشش و کوشش کلی سارنگخان دوده را بر مسند حکومت تپته اجلاس داده خود با معدودی مراجعت نمود. و دوده بعد از آن بچند سال باستقلال ملك رانده، والعلم عندالله تعالی جلت نعتاه.

ص ۸۰، س ۵: سلطان ابو سعید میرزا: سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن تیمور (۸۵۵-۸۷۲ هـ) در سنه ۸۷۲ هـ در جنگی با اوزون حسن آق قیونلی منهزم شده نزدیک میانه بدست اوزون حسن افتاد، و او بعد از سه روز سلطان ابو سعید را بمیرزا یادگار محمد سپرد. میرزا او را در

قصاص خون جدۀ خویش گوهر شاد خاتون بقتل رسانید (راجع تاریخ ادبیات فارسی، تالیف پروفیسور براؤن، جلد سیوم، ص ۳۸۹).

ص ۸۰، س ۱۰: بعد از واقعہ قراباغ: عبارت صاحب ترخان نامہ کہ ہمہ حوادث را از میر معصوم گرفته اینطور است: بعد از شہادت ابو سعید در واقعہ قراباغ الخ: بنظر مآید کہ میر معصوم اینجا واقعہ شہادت ابو سعید تیموری را بموت سلطان ابو سعید ایلخانی (۷۱۶-۷۳۶ هـ) در قراباغ ملتبس کرده است. بروفق تذکرہ دولتشاہ (ص ۴۷۸، س ۲۰-۲۱) سلطان ابو سعید را در مہرای موقان بدرجہ شہادت رسانیدند.

ص ۸۰، س ۱۱: سلطان یادگار میرزا: یادگار محمد بن سلطان محمد بن بایسنقر از دست ابوالغازی سلطان حسین دو بار شکست خوردہ، در سنہ ۸۷۵ هـ بقتل رسید (دولتشاہ، صص ۴۲۵-۴۳۰).

ص ۸۰، س ۱۲: سلطان احمد میرزا (۸۷۲-۸۹۹ هـ) پسر بزرگ سلطان ابو سعید میرزا بود.

ص ۸۰، س ۱۵: سلطان حسین میرزا: و هو ابو الغازی سلطان حسین بن منصور ابن یقرا، حاکم ہرات (۸۳۲-۹۱۱ هـ) بود. برای احوالش رجوع بکنید بہ جزء سیوم، تاریخ ادبیات ایران، تالیف پروفیسور براؤن، در جمیع مواضع.

ص ۸۰، س ۱۷: تکدری: والصحیح «تکدری» کافی بابرنامہ وغیرہ. باید در ہمہ جاہا تصحیح کردہ شود.

ص ۹۸، س ۵: شیرم زک: ارسکن در «تاریخ ہند» (جزء اول، ص ۲۱۵) و یوریج در بابر نامہ (جزء اول، ص ۱۹۵، حاشیہ ۳) اسم این شخص را شیرم زکر مینویسند.

ص ۹۹، س ۲۰: کزک: و شاید املائی صحیح «گیرکی» است چنانکہ در بابرنامہ (ج ۱، س ۱۹۱) آمده. یکی از معابر رود جیحون بودہ.

ص ۱۰۴ ، س ۱۳ : سنه خمس عشرة و تسعمایه : و در صفحه ۱۰۷ ، س ۷ ، سنه سبع عشر [ة] و تسعمایه نوشته ، نمی دانیم کدام سال صحیح تر است .  
ص ۱۰۹ ، س ۲۱ : چون ظهیر السلطنة و الخلفة بنو احمی قندهار رسید : این حرکت بابر بطرف قندهار در سنه ۹۲۳ هـ واقع شده ( رجوع کنید به بابرنامه ، صص ۳۶۵ ، ۴۳۱ ، تعلیق مترجم ) .

ص ۱۱۰ ، س ۱۸-۱۹ : در سنه احدى و عشرين و تسعمایه قریه کاهان و باغبانان را آمده تاختند : میر معصوم این واقعه را چهار سال قبل نهاده است . بابر در احوال ۲۸ ربیع الاول ۹۲۵ هـ ( = ۳۰ مارچ ۱۵۱۹ م ) گوید : چون به قرأت رسیدیم تو اچیه شاه بیگ ارغون قزل نام خبری آورد که شاه بیگ قریه کاهان را گرفته و غارت نموده بازگشت ( ترجمه انگلیسی بابرنامه ، تألیف یورج ، ص ۳۹۵ ) . باغبانان ( حالا باغبان ) قریه ایست ۲۷ میل شمال رویه سیوان در میان خدا آباد و دادو .

ص ۱۱۱ ، س ۱ : سال دیگر الخ : یعنی سنه ۹۲۲ هـ بر وفق تاریخ معصومی . چنانکه از ملاحظه بالا مستفاد شد ، باید این واقعه را نیز سه چهار سال بعد یعنی چند ماه قبل از محاصره قندهار فرض کنیم .

ص ۱۱۱ ، س ۳-۴ : در سنه احدى و عشرين و تسعمایه الخ : اگر میر معصوم قدری مواظب تر می بود ، اینجا سنه ثلاث و عشرين و تسعمایه می نوشت ، اگرچه آن نیز نادرست است . حقیقت امر آنست که این محاصره در اوائل سنه ۹۲۶ هـ واقع شد ( رجوع کنید به تعلیق یورج ، ترجمه بابرنامه ، صص ۴۳۱-۴۳۲ ) .

ص ۱۱۱ ، س ۶-۷ : در اول تیر ماه : یعنی اول ماه جون ۱۵۲۰ م = رجب ۹۲۶ هـ .  
ص ۱۱۱ ، س ۹ : و در همین سال میرزا شاه حسن الخ : یعنی در سنه ۹۲۱ هـ بر وفق میر معصوم ، که در ضبط این سال نیز اشتباه کرده است . فی الواقع



شاه حسن در سنه ۹۲۴ هـ از پدر خود رنجیده بخدمت بابر بادشاه پیوست، چنانکه ارسکن (تاریخ هند، ج ۱، ص ۵۳۴) و یوریج (بابر نامه، صص ۳۶۵، ۴۳۰) تصریح نموده. تقریباً دو سال در حضرت بابر بادشاه بوده و در اواخر سنه ۹۲۶ هـ قدری قبل از محاصره آخرین قندهار از ورخت گرفته پدر خود لاحق گشت.

ص ۱۱۱، س ۱۶: و در سنه اثنی و عشرون و تسعمایه الخ: والصحیح سنه سبع و عشرون و تسعمایه، چنانکه ارسکن (تاریخ هند، ج ۱، ص ۳۵۵) و یوریج (بابر نامه، صص ۴۳۲-۴۳۳) واضح نموده.

ص ۱۱۲، س ۲: در سنه ثلث و عشرين و تسعمایه الخ: از انجائیکه بابر قندهار را بتاريخ ۱۳ ماه شوال سنه ۹۲۸ هـ (= غره سپتمبر ۱۵۲۲ م) بتصرف خود در آورد، چنانکه یوریج در ترجمه بابر نامه (Appendix J, xxxii-xxxv) ثابت کرده، باید شاه یگ ارغون مقالید قندهار را در همان سال به بابر سپرده باشد.

ص ۱۱۲، س ۳: میر غیاث الدین: نیره خواند میر صاحب تاریخ حبیب السیر. ص ۱۱۲، س ۲۱: او را بر تسخیر ولایت تهته ترغیب و تحریص نمود: تاریخ طاهری (ص ۷۲) در سبب تاخت شاه یگ گوید که جام فیروز خود از استبداد دریا خان عاجز شده مادر خود مدینه ماچھانی را بطور استغاثه پیش شاه یگ ارغون در سنه نهصد و بیست و دو<sup>(۱)</sup> بقندهار فرستاد، که آمده او را از چنگ «غلامان» برهاند. تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۴) نیز این سبب داده است.

ص ۱۱۳، س ۱: و شاه یگ در اواخر سنه اربع و عشرين و تسعمایه الخ: والصحیح دست و عشرين و تسعمایه، چنانکه در صفحه ۷۹، س ۱، ثبت شده.

(۱) والصحیح نهصد و بیست و چهار (تحفة الکرام، چاپ بمبئی، ج ۳، ص ۵۴).

ص ۱۱۳، س ۱۸: بر کنار خانواه سه گروهی جنوبی بلده تهته<sup>(۱)</sup> نزول نمود: تاریخ طاهری (ص ۷۲-۷۳) آورده که شاه یگک باغبان را تاراج کرده، از همان روی آب که طرف قندهار است مقابل تهته بر خانواه یعنی ناله آب که دریا خان برای آبادانی پرگنه ساکوره و زمین دیگر در دامن کوه و احاطه شهرکنده بود فرود آمد. شب در آنجا بموجب ناله مذکور و ماندگی راه دراز مکث کرده علی الصبح مستعد قتال گردید. دریا خان بجام فیروز گفت: این بلا بر ما نیاوردید بلکه تیشه بر پای خود زدید. جام فیروز نصیحت او را گوش نداشته بفراغ خاطر در خانه نشست و دریا خان با جماعت موافق سوار شده سه پاس روز با لشکر مغول مقابله کرد، و بعد از آن ناوک کاری در گلو خورده شهید شد و کسی از جامان روبروی لشکر مغول نگشت.

از احوال تاریخ طاهری واضح میشود که خانواه در شمال بلده تهته بود و نه در جنوب آن، چنانکه میر معصوم گفته. نیز بیان میر معصوم (س ۱۹) که در آن ایام بیشتر دریا از جانب شمالی تهته جاری می بود، خلاف واقع می نماید<sup>(۲)</sup>. باید که بجای شمالی، کلمه جنوبی، فرض کنیم، زیرا که يك خرکاره ضعیف نمی تواند دریای سند را عبور کند و لو در موسم زمستان که آب پائین باشد (محرم ۹۲۷ = دسمبر ۱۵۲۰). از بیان تاریخ طاهری واضح است که شاه یگک از ترعه خانواه عبور نمود و نه از دریا.

ص ۱۱۴، س ۲: القصة در یازدهم محرم الحرام سنه ست و عشرين و تسعمایه

(۱) و در یگلارنامه (ص ۱۵) نیز آمده که: نواب شاه یگک از دارالملک قندهار با لشکر بسیار و پهلوانان نامدار عزیمت دیار سند کرده با عظمت و شکوه از راه کوه مقابل تهته رسیده از آب مهراں عبور نمود و در موضع سامویه با دریا خان که یکی از امرایان جام نظام بود و (ص ۱۶) ببردانگی و فرزادگی و نرداری انصاف داشت مصاف داد. آخرکار دران کارزار دریا خان مذکور بدست هواگر مغول دستگیر شده مقتول گردید.

(۲) مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۲۹۰) صریحاً دارد: در آن ایام بیشتر دریا از جانب جنوبی تهته جاری میبود، اگرچه بقیه احوال را بر وفق معصومی و در همان عبارت بیان نموده.

الح: والصحیح سبع و عشرين و تسعایه، چنانکه در یگلارنامه (ص ۱۶) و تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۴) ثبت شده.

ص ۱۱۴، س ۱۱: شهرتته را تاراج نموده: تاریخ این واقعه «محرابی سند»، (= ۹۲۷ هـ) نوشته اند (تحفة الکرام: ج ۳، ص ۵۴). تاریخ طاهری این واقعه را در ایام میرزا شاه حسن ارغون نوشته است، اما اشتباه نموده. ص ۱۱۸، س ۱۸: القصة در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع و عشرين و تسعایه الح: اگر تاراج تته در سنه ۹۲۷ واقع شد، باید این واقعه را يك سال بعد یعنی در سنه ثمان و عشرين و تسعایه بنیم. صاحب «ظفرالواله بمظفروآله» این واقعه در سنه ست و عشرين و تسعایه نوشته (ص ۱۳۸)، اما اشتباه کرده می باشد.

ص ۱۱۹، س ۱۶: هیبت خان: بروفق یگلار نامه (ص ۲۵) «فتح خان». ص ۱۱۹، س ۱۹: بین العسکرین جنگ عظیم واقع شد: بروفق یگلار نامه (ص ۲۴) این جنگ در موضع جالار واقع شد.

ص ۱۲۰، س ۲: آخر کار بقتل رسید: یگلار نامه (ص ۲۴-۲۵) دارد که: جام صلاح الدین بدست حمید ساربان و پسر جام مذکور فتح خان از دست میر خوش محمد یگ لار مقتول گشتند. چون سرهای پدر و پسر با پسر جام فیروز که صلاح الدین او را با خود برده بود نزد نواب میرزا شاه حسن آوردند مهر سنبل عرض رسانید که موافق مقتضای وقت آنست که پسر جام فیروز را نیز مقطوع ساخته با این دو سر ضم کرده شود که الکه سند بالکل از شورش مدعیان پاک گردد. امرایان عظام نیز این مصلحت را عین صواب دانسته رضا دادند، نواب میرزا شاه حسن در جواب فرمود که آنچه میگویند موافق حال است، اما والد ماجد او را قول و عهد داده فرزند خود خوانده است، آزردن او صلاح نیست. این خبر که بحام فیروز رسید،

در خاطر خود رسانید که چون امرایان این خیال نمودند البته اراده ایشان خواهد شد. (ص ۲۶) بنابراین واهمه بخاطر خود راه داده گریخته جانب گجرات رفت. مردم جاریجه را جمع نموده به سند رسید، و با اعتماد و اعتقاد لشکر بسیار که با او مددگار شدند و باغرای و تحریرص امر ولد امر خیال قتال در دماغ او مستولی گشت و عزیمت بران مصمم داشت که الکه سند در حوزه تصرف خود در آورد. مقدار پنجاه هزار لشکر با او جمع شده بود.

بقیه احوال را میر معصوم در صفحه ۱۴۳ درج نموده. از بیان بیگلار نامه مستفاد می شود که هزیمت جام فیروز در زندگی شاه بیگ واقع شد. درین زمینه مؤلف «ظفرالواله بمظفر و آله» گوید (ص ۱۳۸): «و فی سنة ست و عشرين (و تسعمایه) تغلب جام صلاح الدین علی السند بمسد السلطان مظفر له. و سار جام فیروز الی المغل و استمد بهم و رجع الی السند. و کانت بینه و بین صلاح الدین معركة و شدة انجلت بقتل جام صلاح الدین و صار الملك لفیروز. و هو فی طلب شنشنة السلطنة تبع هواه و سولت له نفسه امرًا و بلغ شهوته. الا انه کما یقال:

المستجیر بعمر و عند کرته « کالمستجیر من الرمضاء بالنار

فان المغل لما دخلوا السند به طمعوا فی الملك. فاحتالوا علی وزیره دریا خان و کان وجوده به، و فی الفرصة قتلوه غدرا و ما بالوا به. فتوهم منهم جام فیروز و خرج من السند الی بکرات و اجتمع بمظفر و نال منه ولایة صار بها من اکابر ملوکه. و ذلك فی سنة تسع و عشرين و تسعمایه. و بعد وفاة مظفر رجع الی ارضه و استولی علی جانب منه ثم اجتمع المغل لخرابه. فرجع الی بکرات و شملته العناية من سلطانها بهادر بن مظفر و ذلك فی سنة خمس و ثلاثین الخ. ص ۱۲۱، س ۱۸: بریالو: و الصحیح پریالو، که شهریست در ریاست خیرپور. ص ۱۲۵، س ۷: و ابتدای زمستان الخ: زمستان سال ۹۲۸ از ماه ذوالحج

(اکتوبر ۱۵۲۲ م) شروع شد، پس چطور شاه بیگ در ماه شعبان ۹۲۸ هـ وفات کرده باشد؟ باید تعیین پاینده محمد ترخان را در اواخر سیال ۹۲۹ هـ (اکتوبر ۱۵۲۳) یا در اوائل سال ۹۳۰ هـ (نومبر ۱۵۲۳) فرض کنیم (رجوع کنید به تعلیق بر سن وفات شاه بیگ، ص ۱۲۷، س ۶).

ص ۱۲۶، س ۹: اکهم: درینوقت این شهر را «کوت اگهامانی» میگویند و تقریباً سی میل در جنوب و مشرق رویه حیدرآباد واقع است.

ص ۱۲۶، س ۱۵-۱۷: خبر رسید که ظهیر السلطنه الخ: بابر شهر بهره را در سنه ۹۲۵ (۲۱ صفر = ۲۲ فروری ۱۵۱۹) صلحاً گرفت و اهالی بهره چهار صد هزار اشرفی را بطور مال امان قبول کردند (ترجمه بابرنامه، ص ۳۸۳). و بتاريخ ۲۴ صفر ۹۲۵ (= ۲۵ فروری ۱۵۱۹) شاه حسن ارغون برای تسخیر خوشاب تعیین شد و او اهالی خوشاب را مطیع ساخته و از آنها مال گرفته بتاريخ ۱۲ مارچ (= ۱۱ ربیع الاول) باردوی بابر لاحق گشت (ترجمه بابرنامه، ص ۳۸۸). و نیز معلوم است که بابر بادشاه قبل ازینوقت داعیه ملك گیری هندوستان داشت. پس چطور میتوان گفت که این دغدغه بعد از مرور سه سال باعث موت شاه بیگ گردید؟

ص ۱۲۷، س ۵-۶: و این واقعه در بیست و دوم شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بود الخ: طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۲۰) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۲۱) تاریخ وفات شاه بیگ ثلاثین و تسعمایه (۹۳۰) نوشته اند، وارسکن ویل و فی الیاس نیز این تاریخ را اختیار نموده اند (برای دلائل رجوع کنید به بیورج، ترجمه انگلیسی، بابرنامه، ص ۴۳۷). مؤلف ترخان نامه که اکثری حقایق تاریخی را از میر معصوم اخذ نموده است درین امر نیز با میر معصوم موافقت کرده مینویسد که «شاه بیگ قبل از وصول مملکت گجرات در شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه متوجه سفر آخرت گردید». شهر

شعبان، تاریخ وفات اوست. مدت ایالت شاه بیگ پانزده سال بود<sup>(۱)</sup>.  
از انجائیکه میر معصوم در ثبت تواریخ و سنین خیلی نامواظب و نادرست  
بوده است، ما باید که سنه ۹۳۰ را اختیار کنیم، اگرچه اینهم از اشکال  
خالی نیست<sup>(۲)</sup>.

ص ۱۴۱، س ۱۹: حکومت میرزا شاه حسین: در تمام بابر نامه و تاریخ رشیدی  
اسم این حاکم «شاه حسن» آمده. طبقات اکبری و تاریخ فرشته «شاه حسین»  
دارد، و میر معصوم بعضی جاها «شاه حسن» و بعضی جاها «شاه حسین»  
نوشته. ما باید که بر حسب بابرنامه «شاه حسن» را ترجیح دهیم.  
ص ۱۴۴، س ۲: به گجرات رفت: مرآة سکندری (ترجمه انگلیسی، ص  
۱۶۲) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۲۱۱) و ظفر الواله بمظفر و آله (ص ۱۳۸)  
همه اتفاق دارند که جام فیروز از غلبه ارغونیان ناچار شده در اواسط سنه  
۹۳۵ هـ التجا بسطان بهادر بن مظفر گجراتی (۹۳۲-۹۴۳) آورد، و سلطان  
تفقد احوال جام فیروز نموده دوازده لك تنکه بجهت خرج ذات او مقرر  
فرمود و وعده نمود که انشاء الله تعالی ملك موروثی ترا از مغلان خلاص کرده  
بتو خواهم داد. و در سنه ۹۳۹ هـ جام فیروز بنت خود را بسطان بهادر  
داد و باین وصلت طمع او در تسخیر سند قوی گشت، فاما بسبب نهضت  
همایون بادشه بطرف گجرات سلطان را میسر نشد که متوجه حال جام فیروز  
بشود (ظفر الواله، ص ۱۳۸). جام فیروز در سنه ۹۴۲ هـ وقتیکه سلطان  
بهادر از همایون بادشاه شکست خورد بدست لشکریان گرفتار شده بقتل  
رسید (طبقات اکبری، ج ۲، ص ۳۵).

ص ۱۴۴، س ۱۹: در اوایل سنه ثمان و عشرين و تسعمایه الخ: میر معصوم

(۱) یعنی از سنه ۹۱۳ هـ (سال وفات میر ذوالنون) تا سنه ۹۲۸ هـ. (۲) مثلا یگلارنامه (ص ۲۹) دارد  
که «نواب شاه بیگ مدت یکسال در سند ملکراتی نموده، یعنی در اوایل سال ۹۲۸ هـ درگذشت.  
واقه اعلم بالصواب».

سابقاً گفته که شاه یگ ارغون در بیست و دوم شهر شعبان یعنی در  
اواخر سنه ۹۲۸ در گذشت و شاه حسن جانشین او شد و در اول شوال  
فرمود که خطبه بنام بابر بادشاه بخوانند، پس چطور ممکن است که در اوایل  
همان سال خبر تعرض دهر و ماچی و غیره بگوش او رسیده باشد، و قتیکه  
او حاکم نبود؟

ص ۱۴۶، س ۱۵-۱۶: شاه حسن داعیه تسخیر ملتان نموده الخ: سبب نهضت  
شاه حسن چنانکه صاحب طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۴۰) گفته اینست:  
و چون حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه غازی در سنه  
ثلاثین و تسعمایه ولایت پنجاب را متصرف شده عازم دهلی گشتند، منشوری  
بمیزرا شاه حسین ارغون حاکم تهته فرستادند که ملتان و آن حدود باو  
مرحمت شده.

ص ۱۴۹، س ۱۷: اسباب: قراة دد، م، دسان واجب، موافق طبقات اکبری  
(ج ۳، ص ۵۲۳) و درست است.

ص ۱۵۴، س ۱۴: دیگر روی بیداری ندید: طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۴۰)  
سال وفاتش ۹۳۱ هـ داده.

ص ۱۵۸، س ۱۷: جاره ماچی الخ: عبارت طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۴۲):  
و جادو نام پاچی را شیخ شجاع الملک بسرداری سه هزار پیاده قصبانی مقرر  
نموده حراست قلعه را باو نامزد کرد. ازین معلوم می شود که اسم این  
شخص «جادو» و «پاچی» (یعنی خسیس) صفت اوست.

ص ۱۶۲، س ۲۲: به بندر کشید: والصحیح «به بند درکشید» چنانکه در  
نسخه ح آمده.

ص ۱۶۳، س ۲۰: بر سر تال پتن: بر وفق نسخه ح «بر سر نال پتن».

ص ۱۶۶، س ۲۰: در آخر جمادی الآخر: بر وفق طبقات (ج ۲، ص ۴۶)  
«در غره رجب».

ص ۱۷۱ ، س ۱۰-۱۱ : دران ایام بلیس مکانی الخ : نکاح همایون با حمیده  
 یکم در ماه جمادی الاول سنه ۹۴۸ اتفاق افتاد (همایون نامه ، ص ۵۳) .  
 ص ۱۷۷ ، س ۱۰ : رانا بیرسال : جوهر آفتابچی مؤلف « تذکره واقعات »  
 (ترجمه انگلیسی ، ص ۴۳) اسم این رانا را « پرساد » نوشته است .

ص ۱۷۷ ، س ۱۴ : شب یکشنبه پنجم شهر رجب ۹۴۹ الخ : طبقات اکبری  
 (ج ۱ ، ص ۵۵) همین تاریخ دارد ، اما گلبدن بیگم تاریخ تولد اکبر بادشاه  
 را « چهارم شهر رجب سنه ۹۴۹ وقت سحر روز یکشنبه » نوشته است . جوهر  
 آفتابچی (تذکره واقعات ، ص ۴۴) « چهاردهم ماه شعبان » نوشته و گفته که  
 همایون بادشاه یادگار این روز اسم « بدر الدین محمد اکبر » نهاده . جوهر  
 آفتابچی ظاهراً اشتباه کرده است .

ص ۱۷۹ ، س ۲۴ : سیصد نفر شتر: در « همایون نامه » (ص ۶۳) عدد شتر یک  
 هزار آمده . اما چه نوع شتر! « آن شتران بنوع بودند که گویا هفت پشت  
 بلکه هفتاد پشت آن شتران مذکور شهر و آدم و بار را ندیده بودند . چون  
 در لشکر قحط الفرس بود اکثر مردم شتر (ص ۶۴) سوار بودند ، و آنچه  
 تمه باقی مانده بود برای بار تعین فرمودند . و هر که سوار می شد بمجرد  
 سوار شدن سوار را بزمین میزدند و راه جنگل میگرفتند . و از اشتران بار  
 هر کدام که بار میکردند بمجرد شنیدن آواز سم اسب جسته جسته بار را بر  
 زمین انداخته خود بچنگل درآمده میرفتند . و بر هر کدام شتر که بار را محکم  
 بسته می شد هر چند می جست بار نمی افتاد ، بمع بار راه جنگل پیش گرفته  
 میگریخت . بدین نوع بجانب قندهار می رفتند تا قریب دویست شتر گریخته  
 باشد . »

ص ۲۰۶ ، س ۳ : شاه حسین تکدری : والصحیح « تکدری » .

ص ۲۰۶ ، س ۱۶-۱۷ : مآثر رحیمی (ج ۲ ، ص ۳۲۲) : مولانا پیر محمد



زرگر و ملا ظهوری و ملا جانی بندری و دیگر علما و شعرا در زمان او بوده اند و رعایت یافته اند.

ص ۲۱۵، س ۲۲: سادات انجوی: والصحیح «انجوی».

ص ۲۳۸، س ۳: غورمانی: بر وفق مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۳۳۶) «غور نامی».

ص ۲۴۵، س ۱۵: کن کوت: نسخه «ر» این کلمه را به «دانه بندی» تعبیر کرده است.

ص ۲۵۴، س ۲: و فتح عظیم روی نمود: این فتح نامی بتاریخ ششم محرم هزار هجری روی نمود (مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۳۶۲).

ص ۲۵۷، س ۱: و بتاریخ... بشرف پائوس مشرف شدند: مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۳۷۶) ورود میرزا تجانی یگ را بدرگاه اکبر بادشاه بتاریخ «یست و چهارم جمادی الثانی سنه هزار و یک» قرار داده است.

ص ۲۵۷، س ۷-۸: بتاریخ ۲۷ شهر رجب سنه ۱۰۰۸. الخ: و در مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۳۴۹) «بتاریخ یست و هشتم شهر رجب سنه یک هزار و هفت».